

فصلنامه علمی ° پژوهشی تاریخ اسلام

سال سیزدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۵۲

سیاست مذهبی حکومت ایلخانی؛ تسامح یا آشفتنگی مذهبی؟

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۷

تاریخ تأیید: ۹۲/۳/۱۹

دکتر علیرضا کریمی *

منوچهر صمدی‌وند **

مغولان نخستین مهاجمان غیرمسلمانی بودند که توانستند بر بخش گسترده‌ای از جهان اسلام مسلط شوند و خلافت عباسی را از میان بردارند. عقاید شمنی و غیر دینی مغولان و بی‌توجهی آنان به مسأله دین سبب شد که سیاست‌های آنان در عرصه مذهبی دچار سردرگمی و آشفتنگی شود که گاه از این امر با عنوان سیاست تسامح دینی یاد می‌شود. این موضوع به عنوان پرسش اصلی این مقاله، بدین شکل مطرح می‌شود که آیا ایلخانیان در برابر مسائل مذهبی، سیاست تسامح دینی در پیش گرفتند یا بی‌اعتقادی آنها به دین، منجر به آشفتنگی سیاست‌های مذهبی در قلمروی آنها شد؟ و پی‌آمد سیاست مذهبی آنان برای دنیای اسلام، به‌ویژه سرزمین ایران چه بود؟ بررسی تمایلات دینی متفاوت و گاه متضاد ایلخانان مغول، طی یک قرن حکومت بر ایران نشان می‌دهد که

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز.

** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تبریز و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد

تبریز.

سیاست‌های آنان بیش از آن‌که متأثر از نگاه تساهلی باشد به سبب بی‌اعتقادی به هرگونه باور دینی بود و تحت تأثیر مسائل و روابط سیاسی با قدرت‌های پیرامونی، فعالیت‌های شخصیت‌های برجسته دیوانی و تحرک زنان با نفوذ حرم سلطان تغییر می‌کرد و بر شرایط مسلمانان به طور عام و شیعیان به طور خاص تأثیر می‌گذاشت.

واژه‌های کلیدی: ایلخانان، تسامح مذهبی، آشفتگی مذهبی، مسیحیت، بودیسم،

تشیع.

مقدمه

فروپاشی خلافت عباسی و ایجاد خلأ در رهبری سیاسی - مذهبی مسلمانان، فرصت جدیدی برای دگراندیشان عالم اسلامی که طیف گسترده‌ای از فرق، مذاهب و نحله‌های فکری - فلسفی را شامل می‌شد، ایجاد کرد تا بر تلاش‌های تبلیغی خود بیافزایند. از آن‌جا که شیعیان به سبب اختلاف مذهبی، همواره در برابر خلافت عباسی قرار می‌گرفتند، در این زمان، این مذهب در مقایسه با سایر مذاهب اسلامی، فرصت بیشتری برای رشد و گسترش به دست آورد.

از سوی دیگر، مغولان نخستین قوم مهاجمی بودند که بر بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی سلطه یافتند. آنها نه تنها مسلمان نبودند بلکه برای ادیان و مذاهب نیز، اعتباری قائل نبودند. با این وجود در دوران ایلخانیان، خان مغولی که باورهای شمنی و بودایی داشت، خود را مورد تأیید خدایان می‌پنداشت و توفیق در غلبه بر ایران و دیگر نقاط را نشانه این تأیید می‌دانست. در واقع، این باور به وسیله شخص چنگیز طرح و گسترش یافته بود. او خود را عذاب خدا بر مردمان مغلوب می‌دانست، از این رو بر مردمان سرزمین‌های فتح شده، هیچ‌گونه ترحمی نمی‌کرد.^۱

ایلخانان که شاخه‌ای از مغولان بودند از این قاعده، مستثنا نبودند. با این حال، ورود آنان به سرزمین‌های اسلامی و استفاده گسترده از عالمان و نخبگان مسلمان و غیر

مسلمان در منصب‌های عالی مانند وزارت سبب شد که تمایلات دینی این افراد بر سیاست ایلخانان سایه افکند. البته خلاً مذهبی - فرهنگی موجود در جامعه مغولی سبب شد که به مرور زمان، آداب و رسوم، فرهنگ و آیین مردم مناطق مختلف در حکام مغول نفوذ کند. آنان چون دارای مذهب، دین و فرهنگ محکمی نبودند، به زودی تحت تأثیر فرهنگ قوم مغلوب قرار گرفتند. این خلاً فکری و چرخش‌های چندباره آنها نسبت به ادیان مختلف سبب شده است که در بسیاری موارد از این امر با عنوان تسامح دینی یاد شود.

مسئله مذهب و دگرگونی‌های آن در دوره ایلخانی، بیشتر به عنوان موضوعی تاریخی و به صورت برش‌های منقطع تحلیل و بررسی می‌شود. به این ترتیب که محقق، به عنوان مثال دلایل گسترش تشیع یا ادیان و مذاهب دیگر را در دوره یک یا دو تن از ایلخانان بررسی می‌کند. در بیشتر پژوهش‌ها، با استناد به گزارش‌های تاریخی و مسائل سیاسی، چپستی و چرایی مسائل مذکور بررسی می‌شود. اما موضوع مقاله حاضر از منظر روشی، تفاوتی ماهوی با پژوهش‌های یادشده، دارد.

در این مقاله سعی می‌شود با رویکرد تاریخ فرهنگی به مسئله دگرگونی‌های مذهبی نگریسته شود. به این معنا که در این مقاله، اسلام، مسیحیت، یهودیت یا بودایی و دلایل توجه مغولان به هر یک از این ادیان، موضوع پژوهش نیست. از این رو به گزاره‌های جزئی که بیانگر فراز و فرود این ادیان در جغرافیای سیاسی ایران ایلخانی است چندان پرداخته نمی‌شود، بلکه سیاست‌های مذهبی به صورت عام و کلی در نظر گرفته می‌شود.

درواقع پرسش اصلی مقاله، چرایی گسترش یا افول یک مذهب نیست. بلکه پرسش اصلی، چرایی دگرگونی‌ها و تبدیل و تغییرهای مکرر در سیاست مذهبی ایلخانان است. همان‌گونه که در تاریخ فرهنگی، فرهنگ متغیری مستقل است در این‌جا نیز مذهب و سیاست‌های جاری بر آن در فرایندی اجتماعی - سیاسی مطالعه می‌شود تا به این پرسش، پاسخی روشن ارائه کند که آیا حکومت ایلخانی در دوران یکصد ساله حکومت خود، سیاست مذهبی مشخصی را دنبال می‌کرد؟ و این که آیا در قبال مسائل مذهبی اهل تسامح بودند؟

برای پاسخ به این پرسش، مهم‌ترین و شاخص‌ترین موضع‌گیری‌های مذهبی ایلخانان که تحت تأثیر عواملی چون اهل حرم و اندرونی، وزیران و رجال سیاسی، روابط بین‌المللی و مناقشات دینی بروز کرده است، بر اساس منابع اصلی بررسی می‌شود و سپس با ارائه نمایی کلی، به اثبات این فرضیه می‌پردازیم که ایلخانان سیاست مذهبی مشخصی را در برابر گروه‌ها و گرایش‌های مذهبی اعمال نکردند و سخت‌گیری و تمایل آنها به صورت دوره‌ای به دین یا مذهبی خاص، نشانگر این واقعیت است که آنها نه تنها در این زمینه، اهل تساهل مذهبی نبودند بلکه سیاست متغیر آنها به سبب نوعی آشفتگی و بی‌سیاستی در این عرصه بوده است.

باید به این نکته توجه کرد که عبارت تاریخ فرهنگی را، هم به عنوان یک رشته تحصیلی و هم به عنوان موضوع پژوهش می‌توان استفاده کرد. بدیهی است که در این مقاله، منظور از تاریخ فرهنگی توجه به دو مسئله موضوع و روش است. این علم، مدارک و توصیف‌های موجود درباره آگاهی‌ها، رسوم و هنرهای مردمان قدیم را بررسی می‌کند. موضوع پژوهش این علم دربرگیرنده زنجیره وقایع مربوط به یک فرهنگ است که از گذشته تا به امروز کشیده شده است و به سوی آینده ادامه دارد.

در حقیقت تاریخ فرهنگی، رویکردی نو در مطالعات تاریخی است که به جای پرداختن به یک حادثه، تبدیل و تغییرهای یک اندیشه یا مقولات مرتبط با فرهنگ را بررسی می‌کند. از آنجا که مذهب از دیرباز مقوم و عنصر اصلی در فرهنگ جوامع به‌شمار می‌رود، فرایند دگرگونی‌ها و فراز و نشیب آن می‌تواند موضوع یک مطالعه تاریخ فرهنگی باشد. مطالعه سیاست‌های مذهبی و نسبت آن با مسائل اجتماعی در ایران، به‌ویژه در دوران ایلخانان که منحنی دگرگونی‌های مذهبی در ایران به نقطه اوج می‌رسد مصداقی از مطالعات تاریخ فرهنگی به‌شمار می‌رود.

در این مقاله، گرایش‌ها و سیاست‌های مذهبی ایلخانان به دو دوره کلی تقسیم می‌شود: دوره نخست، شامل نخستین سال‌های ورود مغولان به ایران است که هنوز شمنیسم در بین آنها رواج داشت و در مواجهه با فرهنگ و تمدن اسلامی به حفظ

باورهای خود اهتمام می‌ورزیدند. در دوره دوم، ایلخانان تحت تأثیر سه عامل زنان حرم، رجال سیاسی و روابط بین‌المللی، گرایش‌ها و سیاست‌های مذهبی گوناگون و گاه متضادی را به کار بردند. در این دوره، ایلخانان نسبت به مسائل مذهبی جامعه بی‌تفاوت نیستند و گاهی در دفاع از یک دین یا مذهب و مقابله با گرایش دیگر، خشونت و سرسختی نشان می‌دهند. در این مقاله، رفتارها و سیاست‌های ایلخانان در این دو دوره به اختصار بررسی می‌شود.

پیش از ورود به بحث اصلی مقاله لازم است به پژوهش‌های مشابهی که از منظری دیگر، دگرگونی‌های مذهبی در این دوره، به ویژه فراز و فرود مذهب تشیع را بررسی کرده‌اند، اشاره شود. یکی از آثار مهم پژوهشی که در سال‌های اخیر درباره این موضوع منتشر شده است، کتاب *زندگی فرهنگی و اندیشه سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا ظهور صفویه ۶۵۶-۹۰۷ ق* است. نویسنده در فصل ششم این اثر، روحیه و رفتار هم‌سازگرایانه شیعیان نسبت به اهل سنت در دوران ایلخانی را با محوریت محبت به خاندان پیامبر (تحلیل می‌کند و آن را مبنایی مهم در تحولات مذهبی این دوره می‌داند. هم‌چنین پای‌بندی به مبانی اصلی فکری به ویژه اندیشه امامت، تکیه بر روش و تلاش علمی برای شناساندن و گستراندن تشیع، حفظ روحیه هم‌سازگرایانه و تعامل فکری با دیگران به ویژه اهل سنت را به عنوان سه عامل عمده و اساسی در روابط سیاسی - مذهبی این دوران بیان می‌کند.^۲

دوره نخست: ورود شمنیسم به جهان اسلام

پیش از وحدت مغولان و تشکیل امپراتوری بزرگ مغولی، بیشتر طوایف آنان به آیین‌های شمنی اعتقاد داشتند. برخی از طوایف مانند کرائیت‌ها، مسیحی شده و بعضی بودایی بودند. هم‌چنین هم‌جواری با چین، آیین کنفوسیوسی را در میان گروهی از آنها رایج کرده بود.

خدای بزرگ مغولان، گوگ تنکری یا گوی تنکری نام داشت. آنان از کلمه منگو که در زبان مغولی به معنای ابدی و جاوید بود، خداوند را مراد می‌کردند.^۳ مهم‌ترین سوگند مغولان به خداوند، آسمان و زمین بوده است.^۴

مغولان در کنار خدای واحد به خدایان دیگر و بت‌های گوناگون باور داشتند. آنها خورشید، ماه و ستارگان را می‌پرستیدند و برای نیایش خورشید، سه بار به سمت جنوب کرنش می‌کردند. خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی را نتیجه عمل شیاطین می‌دانستند و با نواختن طبل به گمان خود، شرّ شیاطین را از خورشید و ماه رفع می‌کردند.^۵

مجموعه این باورها، به آیین شمینی معروف است. اساس آیین شمینی بر قبول وجود ارواح مؤثر در امور و امکان تسلط بر آن ارواح برای مقاصد معین است. بدین ترتیب در آیین شمینی جادوگری، دفع یا احضار ارواح، پیش‌گویی و درمان‌گری نقشی مهم دارد. مغولان، شمن‌ها یا جادوگران و پیش‌گویان خود را قام می‌نامیدند. قامان مدعی بودند که شیاطین و ارواح در تسخیر ایشان هستند و قادرند امور آینده را پیش‌بینی کنند. مغولان در انجام کارها با قامان مشورت می‌کردند و امرا و سلاطین به آنها اعتماد کامل داشتند.^۶

مغولان اصول آیین شمینی را محترم می‌شمردند و تخطی از آن را مستوجب مجازات سخت می‌دانستند. حتی در بسیاری از موارد، حوادث طبیعی عامل جرم شناخته می‌شد و فرد فقط به دلیل قرارگرفتن در یک وضعیت طبیعی، مانند برخورد صاعقه با خانه‌اش از جامعه مغولی طرد می‌شد؛ زیرا نشانه‌ها و عوارض طبیعی، بخشی از باورهای شمینی را تشکیل می‌داد. هرگاه یک مغول از فرمان‌های آیین شمن سرباز می‌زد مطابق یاسانامه چنگیزی برای او، مجازات مرگ در نظر می‌گرفتند.^۷

ایشان با چنین باورهایی به سوی سرزمین‌های اسلامی تاختند. چنگیز و پسر و جانشینش، اوکتای تا پایان عمر بر باور شمینی باقی ماندند و گرایشی به دیگر ادیان نشان ندادند. کیوک با این‌که به ظاهر شمن‌ها را مشاوران روحانی خود می‌دانست، کشیشان مسیحی نیز همواره در کنارش بودند. آیین شمینی بر اثر نفوذ ادیان دیگر رو به ضعف نهاد اما این بدان معنا نیست که این آیین، خیلی زود از میان رفت.

در زمان هولاکوخان، جادوگری هنوز رواج داشت و قام‌ها توانستند در کنار روحانیان بودایی، نفوذ خود را حفظ کنند. با این حال در دوران زمام‌داری هولاکو، شمن دربار را به جرم ارتباط با جادوگران دشت قیچاق کشتند.^۸ پس از آن، اعتقادات شمنی، دست کم در میان امیران و بزرگان ضعیف گردید و به تدریج محو شد.

باورهای شمنی به طور معمول در جوامع ابتدایی رواج گسترده‌ای دارد و به همین سبب روحانی شمنی، نقشی چندگانه را ایفا می‌کند. او به درمان بیماری‌ها می‌پردازد، نیازهای معنوی جامعه را تأمین می‌کند و گاهی در مقام رهبری، به هدایت رئیس قوم یا فرماندهان برای پیروزی بر دشمن یا نیروهای طبیعی برمی‌خیزد.

مغولان فاتح در نخستین سال‌های تهاجم، به راحتی بر بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی مسلط شدند. از این رو در مواجهه با دشمنان به دلیل غلبه نظامی، تردیدی در باورهایشان ایجاد نمی‌شد؛ زیرا به حسب عادت، نسبت روشنی میان کامیابی‌های خود و باورهایشان برقرار می‌کردند.

بنابراین در چنین شرایطی به عقاید دینی قوم مغلوب، چندان اعتنایی نمی‌کردند. از این رو می‌توان این دوره را عصر فقدان سیاست مذهبی نامید اما این دوره، با تغییر شرایط سیاسی در داخل و خارج قلمروی ایلخانی به سرعت دست‌خوش دگرگونی شد.

دوره دوم: عصر تغییر سیاست‌های مذهبی ایلخانان

دوران بی‌اعتنایی مغولان به وضعیت ادیان و مذاهب، خیلی زود جای خود را به سیاست‌های گوناگون و گاه سخت‌گیرانه داد. از یافته‌های تاریخی چنین بر می‌آید که در این دوره، تغییر سیاست ایلخانان نسبت به ادیان مختلف، تحت تأثیر سه عامل اساسی قرار داشت: زنان و اهل حرم، وزرا و رجال صاحب نفوذ، روابط خارجی با همسایگان.

البته بعضی از این عوامل، گاه هم‌پوشانی داشتند یا هم‌عرض یکدیگر بر سیاست‌های مذهبی عصر ایلخانی تأثیر می‌گذاشتند اما به طور کلی نمی‌توان از منظر حکومتی، متغیر دیگری را به این فهرست افزود. هرچند که از حیث اجتماعی و از منظر بستر تغییرات

مذکور، می‌توان عوامل دیگری را هم بررسی کرد. با این حال این عوامل، نسبت به سه علت بیان شده، جزء عوامل تأثیرگذار مستقیم محسوب نمی‌شدند. در ادامه هر یک از این سه عامل و پی‌آمدهای آن به تفکیک بررسی می‌شود.

تأثیر زنان و اهل حرم در سیاست‌های مذهبی

برای درک چرایی تأثیرپذیری ایلخانان از اهل حرم به ویژه خاتون یا همسر اصلی، ابتدا باید تصویری از موقعیت زن در جامعه مغولی ارائه داد. سپس این موضوع را بررسی کرد که آیا دخالت زنان در امور سیاسی، پیشینه داشته یا خیر؟ با نگاهی به منابع دست اول مغولی، چنین به نظر می‌رسد که زن مغول از موقعیت ممتازی در جامعه برخوردار بوده است. این موضوع را می‌توان در سنت‌ها، قوانین اجتماعی و نمونه‌های تاریخی نشان داد. زنان مغول مجاز بودند به هر صورت که مایل هستند در اموال خود تصرف کنند. در غیاب شوهر، موظف به حفظ آنها بودند و در خرید و فروش، تصمیم می‌گرفتند. بعدها این موارد در یاسای چنگیز وارد می‌شود و چنان که در منابع بیان می‌گردد، چنگیز فرمان داده بود که «امتیازات مرد را دربارهٔ زنش نیز باید بازشناخت».^۹ اعتبار فرزندان بنا به رسم مغول بر مادران ایشان بود. هر زنی که بزرگ‌تر و محترم‌تر بود، فرزند وی برتری و مزیت داشت.^{۱۰}

در میان مغولان، بیوه‌هایی که فرزندان کوچک داشتند تا هنگامی که فرزندان بزرگ شوند و ازدواج کنند، مالک مطلق اموال خانواده بودند. در نتیجه این زنان جای شوهر خود را به‌طور کامل می‌گرفتند و از تمامی حقوق وی برخوردار بودند. مادر چنگیز خان، هوآلون اوجین یکی از زنانی بود که چنین موقعیتی داشت.^{۱۱} بعدها زنان مغول، فرماندهی سپاهانی را که متعلق به پسرانشان بود برعهده می‌گرفتند و یا فرمانروایی را خود در دست می‌گرفتند و نایب‌السلطنه می‌شدند.^{۱۲}

در جامعه مغولی، زنان از آغاز در مرتبه‌ای از قدرت قرار داشتند که نادیده‌گرفتن ایشان امکان‌پذیر نبود. رشیدالدین می‌گوید:

بیوه اوکتای قآن (توراکینا خاتون) خاتون دوم توراکنه، و آن خاتون زیاد

جمالی نداشته اما در طبیعت او تسلطی تمام بوده.^{۱۳}

در فاصله بین مرگ خان مغول و به قدرت رسیدن خان جدید، به طور معمول بیوه خان‌ها، قدرت را در دست می‌گرفتند. چنان‌که در دوره فترت و فاصله بین دو حکمرانی، پس از مرگ گیوگ خان، حکومت به اوغول قییمیش خاتون سپرده شد. وی به اتهام توطئه‌چینی برای قتل منکو، همراه با قداقاج خاتون، مادر سیرامون در اردوی سرقویتی‌بیگی محاکمه و اعدام شد.^{۱۴}

شرکت زنان در مراسم انتخاب فرمانروا و شرکت در قوریلتاها^{۱۵} نشان‌دهنده نفوذ و قدرت ایشان است. زنان، چه همسران، دختران و مادران خان و چه سایرین، اجازه داشتند در قوریلتاها شرکت کنند و در انتخاب خان تصمیم‌گیری می‌کردند. به عنوان نمونه، شرکت زنان در قوریلتای بزرگ انتخاب چنگیزخان در سال ۶۰۲ ه. ق گزارش شده است.^{۱۶} البته در میان همسران یا خاتون‌ها، آن‌که به جهت خانوادگی و محبوبیت نزد خان از دیگران برتر بود، نفوذ بیشتری هم داشت. چنان‌که بعضی از مورخان، چنین خاتونی را استخوان بزرگ‌تر می‌نامند.^{۱۷} در چنین اوضاعی، می‌توان تصور کرد که گرایش خاتون خان به هر دین یا مذهبی تا چه اندازه بر اوضاع سیاسی - مذهبی جامعه تأثیرگذار بوده است.

هلاکو، نخستین ایلخان مغول در ایران با آن‌که با آیین شمنی بزرگ شده بود اما باور بودایی داشت و برای بودا، بت‌خانه‌هایی در ایران برپا کرد. پس از استقرار هلاکو در مراغه، نفوذ بودائیان، غرب ایران به ویژه آذربایجان را فرا گرفت. در مدت کوتاهی سیل کارگزاران، مشاوران و رهبانان بودایی از چین، تبت، سرزمین اویغور و هند به ایران سرازیر شد. در خوی، مراغه و سایر شهرهای آذربایجان و اران، بت‌خانه‌های بزرگ و با شکوهی برپا گردید که در آنها مجسمه‌های زرین و مرمر بودا برافراشته شده بود.^{۱۸}

با این حال در درون حرم وی به غیر از آیین بودا، مسیحیت نیز طرفدارانی داشت.

زوجه هلاکو، دوقوزخاتون مسیحی بود. این زن که ابتدا همسر تولوی، پدر هولاکو بود پس از مرگ تولوی به پسرش هولاکو رسید. علاوه بر او، سیورقوتینی بیگی، مادر هلاکو هم مسیحی بود و این دو تن در حفظ حرمت و موقعیت مسیحیان، نقش بسزایی ایفا می کردند.^{۱۹} دوقوزخاتون، به احداث کلیسا اهتمام ویژه داشت و در مدت اقامتش در مراغه برمی ترویج مسیحیت کوشش بسیاری کرد.^{۲۰}

تمایل حرم ایلخانان به مسیحیت سبب شد که ارتباط نزدیکی میان هلاکو و حکومت‌های مسیحی برقرار شود. تا جایی که در حمله هلاکو به حلب، هایتوم، پادشاه ارمنستان و بوهوموند ششم، فرمانده قوای مسیحی بیزانس به یاری او برخاستند.^{۲۱} در یورش هلاکو به حلب، تنها معدودی از مسیحیان نجات یافتند و بسیاری از مسلمانان گرفتار تیغ مغولان شدند.^{۲۲}

حمایت‌های هلاکو از مسیحیت در برابر اسلام تاجایی بود که در نقاط مختلفِ ثغور شرقی، گاه جماعتی از ارامنه، گرفتار خشم مسلمانان می شدند. چنان که در موصل یک‌بار این اتفاق رخ داد و هلاکو، سردار خود را برای دفاع از مسیحیان به موصل فرستاد.^{۲۳} به رغم چنین حمایت‌هایی، وی تا پایان عمر بر آیین بودا باقی ماند و هنگام مرگ به سنت مغولی - بودایی در دخمه‌ای در مراغه همراه با جواهرات بسیار و چند دختر آراسته مدفون گردید.^{۲۴}

مدتی کوتاه پس از مرگ هلاکو، همسرش نیز درگذشت اما تربیت مسیحی وی موجب شد که فرزندش آباقا، جانشین هلاکو با وجود باور به آیین بودا، به مسیحیت ابراز علاقه کند. البته در این دوران، روابط سیاسی با دنیای مسیحی بر سیاست‌های ایلخانان سایه افکنده بود. به همین سبب آباقا با دختر میخائیل هشتم، امپراتور بیزانس، معروف به باسلیوس ازدواج کرد.^{۲۵} علاوه بر این، ازدواج او با دختر مسیحی دیگری، موقعیت مسیحیان را بیش از پیش تثبیت کرد. تا جایی که وارطان، کشیش ارمنی به حلقه مشاوران آباقا پیوست.^{۲۶}

روابط خارجی و تأثیر آن بر سیاست‌های داخلی

دومین عنصری که در تغییر سیاست‌های مذهبی دوره ایلخانی مؤثر بود، روابط سیاسی آنها با قدرت‌های روزگارشان بود. در واقع تغییرات پدافند سیاست‌های دینی آنها، متأثر از منافع سیاسی آنها بود که در رابطه با دیگر قدرت‌ها تعریف می‌شد. نفوذ زنان مسیحی در حرم ایلخانان از یک سو و دشمنی مسلمانان با مهاجمان مغولی از سوی دیگر، از ابتدا مغولان را به قدرت‌های مسیحی نزدیک کرد. از سوی دیگر، رقابتی که میان اولوس‌های مغولی، پس از جدایی نسبی آنها از یکدیگر پدید آمد، تأثیر مستقیمی بر سیاست‌های مذهبی داشت.

اولوس‌های چهارگانه، ایلات و شهرهایی بود که چنگیزخان پس از فتوحات بزرگ، طبق سنت میان چهار پسر اصلی خود جوجی، جغتای، اکتای و تولوی تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی که امپراتوری نوپای مغول را به تعبیر امروز به منزله کنفدراسیونی تحت سلطه حکومت مرکزی در می‌آورد، مسائل جدیدی را مطرح کرد که از میان همه آنها مسئله دین و اقتصاد مهم‌تر و حساس‌تر بود؛ زیرا هر یک از ملل مغلوب به منظور احیای قومیت و فرهنگ خود و دستیابی به استقلال، تلاش می‌کرد تا ابتدا فرهنگ و آیین خود را احیا نماید.

از سوی دیگر، چون خارج از مغولستان، بیش از نیمی از اتباع اولوس‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دادند، دین اسلام با مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جدیدی مواجه گردید. رقابت بین اولوس‌ها برای کسب سرزمین‌های بیشتر و جذب سرمایه‌های بازرگانان، نوعی دشمنی میان آنان را رقم زد که به جنگ میان اولوس‌ها منتهی شد.^{۲۷}

تأملی درباره واژه و سابقه اولوس، مسائل بالا را روشن‌تر می‌کند. واژه اولوس به معنای یک جامعه بزرگ ایلی است و معنای آن، جمعیت ده‌هزار نفری است.^{۲۸} این تعبیر، زمانی که جامعه مغولی به سرعت گسترده شد معنایی فراتر یافت؛ زیرا در استپ، شش تا ده چادر (یورت) یک اردو را تشکیل می‌دادند و چند اردو، یک خاندان و چند خاندان، یک قبیله و چند قبیله، یک قوم یا مردم که اولوس خوانده می‌شد. باگسترش مرزها، چنگیز

سرزمین خود را به چهار اولوس تقسیم کرد و حکومتی مشارکتی (کنفدراسیون) میان آنها برقرار کرد تا به این ترتیب مغولان در سرزمین‌های مسلمان و غیرمسلمان به حیات سیاسی خود ادامه دهند.

حکومت ایلخانی به دلیل آن که در نوک پیکان دشمنی با سرزمین‌های اسلامی قرار داشت، از ابتدای تأسیس وارد جنگی بزرگ و طولانی با مصر و شام شد. در درگیری‌های گسترده میان اولوس‌ها و ایلخانان، آنچه بر سیاست‌های دینی حکومت ایلخانان مغول در ایران تأثیر مستقیم داشت، جنگ میان اولوس جوجی یا اردوی زرین با ایلخانان بود.

اولوس جوجی، فرزند بزرگ چنگیزخان شامل نواحی متصرفی روسیه جنوبی می‌شد و امتداد آن در اروپا تا حد بلغار، دشت قیچاق و قفقاز بود. این فرمانروایی به «آلتون اروغ» یا «اردوی زرین» شهرت داشت و از جهت وسعت خاک و تنوع نژادها و اقوام بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اولوس شاهزادگان چنگیزی محسوب می‌گردید.^{۲۹}

قسمت وسیعی از جنوب این منطقه، مسلمان‌نشین بود در حالی که نواحی مرکزی و شمالی آن از شهرهای اسلامی، فاصله بسیاری داشت و مذاهب شمنی و مسیحی در آنها رایج بود. در طول زمان با جابه‌جا شدن مردم، اقلیت‌های کوچکی از بوداییان و مسلمانان در شهرهای دوردست آن پراکنده شدند. برکه یا برکای، فرزند دوم جوجی و برادر باتو به عنوان نخستین مسلمان از خاندان چنگیز، راه را برای مسلمانان این اولوس هموار کرد. برکه مسلمان در سال ۶۵۲ هـ. ق به فرمانروایی اولوس جوجی منصوب گردید.^{۳۰} وی به دست شیخ سیف‌الدین باخرزی به طور رسمی اسلام آورد و به جلال‌الدین ابراهیم موسوم گشت.^{۳۱}

برکه پس از مسلمانی به جانب ایران نظر داشت که در آن زمان در دست خانی بودایی مذهب و دوست‌دار مسیحیت بود. اختلاف میان هلاکو و برکه بر سر بخش‌هایی از قفقاز به جنگی سخت انجامید. این اختلاف تا آخر عمر حکومت ایلخانی یکی از مسائل مهم سیاست خارجی ایران بود. در این دوران، اولوس جوجی نقشه سیاسی کلی‌تری را پی گرفت و آن نابودی حکومت کافر هلاکویان و دست‌یابی به ایران بود. چه بسا برای

ایرانیان نیز سلطه یک مغول مسلمان، قابل قبول تر بود تا اطاعت از یک مغول بودایی مذهب مسیحی گرا، به خصوص که بخشی از اولوس جوجی در زمان خوارزمشاهیان و قبل از آن به ایران تعلق داشت.

پس از فتح سراسری و نهایی ایران به دست هلاکو، زمانی که منگوقاآن منشور حکومت را برای وی فرستاد و افزون بر آذربایجان، نواحی مفتوحه قفقاز و اران را نیز جزء متصرفات وی قرار داد، دشمنی‌ها تبدیل به رویارویی و جنگ شد. برکه برای غلبه بر اوضاع، بیش از پیش به مسلمانان نزدیک شد. هم‌چنین با مبادله سفرا بین مصر و اولوس جوجی، پیمان اتحادی منعقد گردید و خلیفه جدید عباسی که در قاهره مستقر شده بود، آن پیمان را تأیید کرد. در این هنگام، نام برکه و بیبرس، سلطان مصر توأمان در قاهره در خطبه خوانده شد.^{۳۲} کشمکش میان اولوس جوجی و حکومت ایلخانی تا واپسین سال‌های حیات ایلخانان ادامه یافت و در این نزاع، اتحاد بین اولوس جوجی با ممالیک مصر و شام، همواره دوام داشت.

بخش دیگری از روابط خارجی ایلخانان که تأثیر مستقیمی بر مسائل دینی این دوره داشت، ارتباط با دنیای مسیحیت بود. صلیبی‌ها که در آن سال‌ها، شکست‌های سختی از مسلمانان به‌ویژه سلاطین مصر تحمل کرده بودند با ورود این قوم بیگانه که تمایلاتی نیز به مسیحیت داشت، امید تازه‌ای یافتند. حکومت‌های مسیحی شرق، مانند حکومت ارمنستان امید داشتند که با همکاری مغولان بر دشمنان قدیمی خود؛ یعنی مسلمانان سواحل دریای مدیترانه و مصر پیروز شوند و این منطقه را بار دیگر مسیحی کنند.

ناکامی ایلخانان مغول در استفاده از اتحاد با مسیحیان، عدم امکان یک اقدام عملی هم‌زمان از طرف ایلخانان و دولت‌های مسیحی اروپا، شکست‌های پی در پی مسیحیان و مغول‌ها از ممالیک در شرق مدیترانه و مصر، وجود مسلمانان در قلمروی حاکمیتی ایلخانان و گرایش به اسلام در بین سربازان مغول سبب شد تا ایلخانان مغول گرایش، پذیرش و رسمیت دادن به دین اسلام را جای‌گزین دشمنی با آن کنند. این اتفاق با تبلیغات گسترده در دوران غازان رخ داد و با وجود رفتارهای متفاوت و سیاست‌های متغیر

آنان، منابع تاریخی این دوره که به جانب‌داری از ایلخانان نوشته می‌شد اسلام آوردن غازان و ترویج شریعت اسلامی را از روی راستی و اخلاص اعلام کردند.^{۳۳}

غازان پس از جلوس بر تخت سلطنت برای آگاه ساختن حکومت‌های مسلمان از پیوستن وی به اسلام، به سلطان مصر نامه‌ای نوشت و مصریان را به اسلام‌خواهی خویش بشارت داد. او اعلام کرد که اگر پدرانیش به مصر لشگر می‌کشیدند به علت تضاد دینی بوده است و اکنون که این تضاد از میان رفته، دیگر جنگی در کار نیست و باید برخلاف گذشته، روابط دوستی و بازرگانی میان دو سرزمین برقرار گردد.^{۳۴} او حتی در ادامه سیاست‌های مذهبی تلاش کرد تا از ظرفیت شیعیان برای رسیدن به اهداف جهانی خویش استفاده کند. ایلخانان برای موفقیت در کسب سلطه بر مصر، یاری تمام گروه‌ها و فرقه‌ها را پذیرفتند و از اتحاد با ایشان علیه ممالیک سود جستند.

ایشان با تلاش برای اتحاد با کشورهای مسیحی اروپا و حکومت‌های مسیحی شرق چون ارمنستان صغیر، سعی در استفاده از هر دو گروه علیه ممالیک مصر و شام داشتند. در این میان، غازان خان با توجه به گروهی از مسلمانان؛ یعنی شیعیان که از دیرباز خلافت عباسی را غاصب و غیر مشروع می‌دانستند برای استفاده از ایشان در رسیدن به اهداف خود در منطقه شامات کوشید. تصمیم غازان به تغییر سکه و خطبه پس از زیارت مشهد امیرالمؤمنین حضرت علی^۷ بخشی از سیاست‌های او در گرایش به شیعیان بود.^{۳۵}

بیان جزئیات روابط خارجی ایلخانان به ویژه جهان مسیحیت، بحثی مستقل و طولانی است. بنابراین اشاره‌های بالا، به عنوان مؤید فرضیه این مقاله بیان شد تا نشان دهد که سیاست‌های مذهبی ایلخانان تا چه میزانی، تحت تأثیر منافع سیاسی و روابط خارجی قرار داشت. هم‌چنین باید توجه داشت که نقش مسائل سیاست خارجی در سیاست‌های مذهبی، مانند دو عنصر زنان و رجال سیاسی تحت تأثیر مسائل مختلف دارای، فراز و فرود بود اما هم‌چنان تا پایان عمر حکومت ایلخانی ادامه داشت.

وزرا و دیوانیان

از ابتدای ورود مغولان به ایران، همواره وزرا و رجالی از غیر مغولان، خان مغول را همراهی می‌کردند. این افراد در آغاز، نقش راهنمایی را ایفا می‌کردند که مغولان را در سرزمین‌های اسلامی پیش می‌بردند، اما با استقرار دولت، مغولان نیازمند افرادی بودند که در اداره امور آنها را یاری کنند. از این زمان به بعد، وزیران و رجال سیاسی، موقعیت ممتازتری پیدا کردند. در این میان، با توجه به اختیارات این افراد، می‌توان از کارکردهای اعتقادی نهاد وزارت در دوران ایلخانی یاد کرد.

وزارت شیعیانی مانند سیف‌الدین بیتکچی و نقش او در فتح بغداد، عفو عمومی شیعیان و همکاری او با خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی، فرصتی استثنایی برای شیعیان پدید آورد. هم‌چنین حضور خاندان جوینی سنی مذهب از روزگار هلاکو در مقام وزارت، حضور مسلمانان را در این جایگاه تثبیت می‌کرد. با این که جوینی در تسخیر قلاع اسماعیلیه، نقشی مهم در حفظ بخشی از کتابخانه معروف اسماعیلیه و ابزار نجومی ایفا کرد، هیچ‌گاه دشمنی خویش را نسبت به اسماعیلیه کتمان نکرد و بیش از هر کس دیگری از نابودی ایشان اظهار شادمانی می‌کرد.^{۳۶}

عظاملک برای اعتبار بخشیدن به پایگاه‌های ایرانی - اسلامی، کوشش فراوانی کرد. عمده‌ترین این پایگاه‌ها در بغداد و نجف بود. او در حکومت ربع قریبی خود، از هیچ کوششی برای رونق بخشیدن و آبادانی این شهر و عظمت و اعتبار بخشیدن به آرامگاه امیرالمؤمنین حضرت علی ۷ دریغ نکرد. او دستور داد، نهری را از فرات منشعب سازند که انبار، کوفه و نجف را مشروب می‌کرد و منطقه‌ای وسیع را آباد می‌ساخت. هم‌چنین در سال ۶۶۶ هـ ق کاروان‌سرای در نجف در نزدیکی حرم مطهر بنا کرد تا زائران در آن ساکن شوند و برای آن موقوفاتی قرار داد.^{۳۷}

در همین زمان، کمال‌الدین میثم بحرانی شرحی بر *نهج‌البلاغه* نوشت و این تألیف را به نام عظاملک کرد. احتمال می‌رود علت توجه خاص عظاملک به نجف اشرف، تلاش

برای جلب قلوب شیعیان عراق و سایر نواحی ایران بوده است.^{۳۸} از سوی دیگر، برای نزدیکی بیشتر به اهل سنت، شمس‌الضحی یکی از همسران ابی‌العباس احمد، فرزند المستعصم، آخرین خلیفه عباسی را که از معركة قتل عام بغداد جان سالم به در برده بود به همسری گرفت.^{۳۹} عظاملک موفق شد برگزاری مراسم حج و راه انداختن قافله حاجیان را در سال ۶۶۶ هـ ق اجرا کند. این اقدام، توفیقی بزرگ برای مسلمانان تحت حکومت ایلخانان محسوب می‌شد.^{۴۰}

خاندان جوینی تلاش کردند تا در مناسبات خارجی نیز تأثیرگذار باشند. با توجه به سهمی که خاندان جوینی در اسلام‌پذیری احمد تکودار داشت می‌توان گفت که این خاندان، به‌ویژه شمس‌الدین انتظار داشتند دستگاه خلافت عباسی مصر بتواند به حیات خود ادامه دهد و با اسلام‌پذیری مغولان بر جهان اسلام خلافت کند. اقدامات خواجه شمس‌الدین جوینی در تشویق تکودار به پذیرش اسلام و رابطه حسنه با مملوکان، بر این اساس ارزیابی می‌شود.^{۴۱}

پس از نابودی خوارزمشاهیان و خلافت عباسی و ایجاد خلأ در رهبری فکری - مذهبی جهان اسلام، فضای مناسبی در اختیار شیعیان قرار گرفت. علما و روحانیان شیعه، ضمن برخورداری از نفوذ و اعتبار، فرصت فعالیت و حضور علنی در جامعه ایران پیدا کردند. یکی از روحانیون برجسته شیعه در عهد مغول که نقشی مهم در تجدید حیات دوباره تشیع در ایران دارد، خواجه نصیرالدین طوسی است.

وی با توجه به اعتقاد خاص مغولان به نقش ستارگان و صور فلکی در پیش‌گویی و تشخیص ساعت سعد و نحس ایام توانست با مهارت بی‌نظیر در امر نجوم و با تأسیس رصدخانه مراغه به موقعیت ممتازی در دولت ایلخانان مغول دست یابد. خواجه نصیرالدین طوسی از این طریق توانست اوقاف شیعیان را که به منزله نیروی اقتصادی آنان بود، احیاء کند. او با جمع‌آوری علما و اندیشمندان شیعه، رصدخانه مراغه را تبدیل به کانونی علمی و هنری کرد که در توسعه فرهنگ اسلامی شیعه در ایران عهد مغول و کنار زدن بودایی‌گری و مسیحیت، بسیار مؤثر و تعیین‌کننده بود. همراهی خواجه نصیر با اباقا در

سال ۶۷۲ هـ ق به هنگام سفر ایلخان به بغداد و دیدار او با عطاملک جوینی به تخفیف عوارض و مالیات‌های آن منطقه منجر شد.

وزیر دیگر هولاکو، شمس‌الدین جوینی مشهور به صاحب دیوان، پشتیبان و حامی طبقه روحانی بود. او به منظور ایستادگی در برابر بیگانگان که دین بودایی و مسیحی را ترویج می‌کردند، تقویت اسلام را وجهه همّت خود ساخته بود.^{۴۳} از طرف دیگر، او در تمام ممالک ایلخانی از طرف خود، نایبانی انتخاب کرد تا به امور بخشش‌ها و صدقات رسیدگی کنند.^{۴۳}

با مساعدت‌های جوینی، کرمان به یکی از مراکز امن برای روحانیان و ترقی علوم دینی تبدیل شد. هم‌چنین قتلغ ترکان، با احداث مدرسه قطبیه و بخشش اوقاف بسیار برای اداره آن، سبب رونق و ترقی این محیط علمی در آن عصر گردید. علمای بسیاری از جمله شهاب‌الدین فضل‌الله التورانبشتی، مولانا سدید زوزنی، امام نجم‌الدین عمر کرمانی و شیخ صلاح‌الدین حسن بلغاری به کرمان کوچ کردند و به تدریس در این مدرسه مشغول شدند.^{۴۴}

پس از روی کار آمدن ارغون و کشته شدن شمس‌الدین محمد جوینی و خاندانش، سعدالدوله یهودی به وزارت رسید. این دوره، اوج قدرت آیین بودایی و زمان اقبال دین یهود در ایران بود. سعدالدوله پس از استقرار در مقام وزارت، شغل‌های مهم و حساس دیوانی و فرمانروایی ایالت‌ها و شهرها را به خویشاوندان و نزدیکان یهودی خود سپرد و کوشید از جایگاه سیاسی خویش بهره‌اعتقادی برد.

وی، در ابتدای کار به حکام نواحی نوشت که عدل و انصاف را پیشه سازند و برای جلب قلوب مردم به انجام دادن کارهای خیر روی آورد. هم‌چنین حکم کرد که به دعاوی در محاکم شرع رسیدگی شود و حکام شرع در استرداد حقوق مظلومان کوشش فراوان کنند. باین حال پس از تثبیت جایگاه خود، کوشید از شرایط به نفع دین یهود بهره‌برداری کند و از همین رو موقعیت یهودیان را بهبود بخشید.^{۴۵}

در زمان وزارت سعدالدوله در حدود سال ۶۸۷ هـ ق، جماعتی یهودی از اهالی تفلیس

که اوضاع حکومت را بر وفق مراد خود می‌دیدند به بغداد آمدند و شغل‌هایی به آنها داده شد. این گروه از هیچ اجحافی نسبت به مسلمانان بغداد فروگذار نکردند.^{۴۶} یهودیان برای انتقام گرفتن از مسلمانان، از قوانین یاسا حمایت کردند و سعدالدوله کوشید ارغون را به دینی جدید ترغیب کند. بنابر بعضی گزارش‌ها، سعدالدوله از این هم فراتر رفت و با ارغون قرار گذاشت که کعبه را بتکده سازد و مردم را به پرستش بتان تشویق کند. او با این اندیشه برای یهودیان عرب، نامه نوشت و برای فرستادن سپاه ارغون به آن‌جا از آنها نظر خواست.^{۴۷}

با همه این تلاش‌ها، اقبال دین و دولت یهود در ایران عصر ایلخانان، عمر کوتاهی داشت و سیاست‌های وزیر یهودی ناکام ماند. روی کار آمدن صدرالدین خالدي زنجانی در زمان گیخاتو، اوضاع را به نفع مسلمانان تغییر داد. صدر جهان با روحانیان که در وضع نامساعدی به سر می‌بردند به مهربانی رفتار کرد و از هر یک به گونه‌ای دل‌جویی نمود و نیروی سابق را به آنها بازگردانید. در همین زمان، برادر صدر جهان با عنوان قطب جهان به مقام قاضی القضاة رسید که این امر از نفوذ اسلام و رویکرد دینی وزیر حکایت می‌کند.

در ماجرای چاو به دستور صدر جهان بر روی اولین اسکناس عبارت «لا اله الا الله و محمد رسول الله» نوشته شد که نشانه‌ای از تجدید نیروی اسلام بود.^{۴۸} هم‌چنین، صدر جهان در ماجرای اسلام‌پذیری غازان، نقشی مهم ایفا کرد. به این ترتیب، وزیران و رجال دیوانی در دوره ایلخانی از موقعیت خود به نفع باورهای دینی خویش سود جستند.

نتیجه‌گیری

استیلای مغولان بر بخش وسیعی از جهان اسلام و فروپاشی خلافت عباسی، به طور مستقیم بر گرایش‌های دینی مردم تأثیر گذاشت. این موضوع از طریق اعمال سیاست‌های مذهبی، شرایط متفاوتی را برای مسلمانان شیعه و سنی در پی داشت. در دوران ایلخانان، خان مغولی که باورهای شمنی و بودایی داشت، خود را مورد تأیید خدایان می‌پنداشت و

توفیق در غلبه بر ایران و دیگر نقاط را نشانه این تأیید می‌دانست. در چنین فضایی، او به گرایش اقوام تحت حکومت خویش به دین یا مذهبی خاص کمتر توجه می‌کرد. در این بین، باورهای مسیحی خاتون‌های مغول، روابط خارجی ایلخانان مغول، فعالیت دیوان‌سالاران ایرانی به عنوان کنش‌گران مذهبی و دفاع آنان از اسلام و آداب دینی آن از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار بر سیاست‌های مذهبی دوره ایلخانان مغول بود. در واقع تأثیرپذیری سیاست‌های مذهبی ایلخانان از سه عنصر بیان شده، تاحدودی ناشی از بی‌اعتقادی عمیق ایلخان به آیین خاص بود. همین امر، خان‌های مغول را هر از گاهی به سوی یک آیین یا دین خاص هدایت می‌کرد.



پی‌نوشت‌ها

۱. علاء الدین ابوالمظفر عطاملک جوینی، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، لیدن: بریل، ۱۳۲۹، ج ۱، ص ۵۰ - ۵۶.
۲. محسن الویری، *زندگی فرهنگی و اندیشه سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا ظهور صفویه* (۶۵۶ - ۹۰۷ ق)، تهران: دانشگاه امام صادق ۷، ۱۳۸۴، فصل‌های شش و هفت.
۳. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۹.
۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز، چاپخانه، کتیبه، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۷۴.
۵. عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۷۵.
۶. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴.
۷. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۷.
۸. عباس اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.
۹. جوینی، پیشین، ص ۲۲.
۱۰. همان، ص ۲۹.
۱۱. پل پلیو، *تاریخ سری مغولان یا «بیوان چائویی شه»*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰.
۱۲. جوینی، پیشین، ص ۱۹۶.
۱۳. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۶۲۰.
۱۴. همان، ص ۸۳۹.
۱۵. قوریلتا شورای مهمی از کلیه شاهزادگان، افراد خاندان سلطنتی و سرداران مغول بود

- که برای انتخاب پادشاه یا خان بزرگ تشکیل می‌شد. عبدالحسین نوایی، تاریخ روابط ایران با کشورهای مغرب زمین در دوران مغول، بررسی‌های تاریخی، شماره ۶۹، ۱۳۵۶؛ ص ۱۷.
۱۶. همان، ج ۱، ص ۴۲۱؛ پل پلیو، پیشین، ص ۴۹.
۱۷. محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۶۴.
۱۸. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۷۶۸.
۱۹. غریغوریوس بن هارون ابن عبدی، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۳۲۳.
۲۰. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۷۴۰.
۲۱. منوچهر مرتضوی، دین و مذهب در عهد ایلیخانان ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۴۴، ۱۳۷۷، پیوست سوم.
۲۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۷۱۹ - ۷۲۰.
۲۳. ابن العبری، پیشین، ص ۳۴۸ - ۳۷۷.
۲۴. وصاف الحضرة، تاریخ وصاف، به اهتمام مهدی اصفهانی، بمبئی، بی‌نا، ۱۲۹۶، ص ۵۲.
۲۵. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: شرکت نسبی، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۷۴۰. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲۶. منوچهر مرتضوی، مسائل عصر ایلیخانان، چاپ دوم، تیریز: آگاه، ۱۳۷۰، ص ۱۴.
۲۷. شبانکاره‌ای، پیشین، ص ۲۴۷ و ۲۵۹. علوم انسانی
۲۸. پل پلیو، پیشین، ص ۱۸.
۲۹. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، پیشین، ص ۵۸۱، ۵۸۳، ۶۳۲، ۶۷۸.
۳۰. اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدایة و النهایة، تحقیق علی شیری، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق، الجزء الثالث عشر، ص ۵۲۵.
۳۱. منهاج سراج، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران:

- دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۵.
۳۲. ابن کثیر، پیشین، ص ۲۴۲.
۳۳. و صاف، پیشین، ص ۲۲۲.
۳۴. خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۹۳۸.
۳۵. محمد القاشانی، تاریخ اولجایتو، به اهتمام همبلی مهین، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۹۳ - ۹۴.
۳۶. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۳ - ۴۵.
۳۷. همان، ص ۴۷ - ۴۸.
۳۸. همان، ص ۸۲.
۳۹. عبدالرزاق بن احمد بن فوطی، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۵ - ۲۴۶.
۴۰. همان، ص ۲۱۳.
۴۱. و صاف، پیشین، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۱.
۴۲. غیاث الدین بن هماد الدین الحسینی خواندمیر، دستورالوزراء، تصحیح سعید نفیسی، تهران: چاپخانه اقبال، ۱۳۱۷، ص ۲۸۵.
۴۳. و صاف، پیشین، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۴.
۴۴. مؤلف ناشناخته، تاریخ شاهي قراختائیان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۵، ص ۲۳۳ - ۲۳۴ و ۱۷۶ - ۱۷۷؛ ناصرالدین منشی کرمانی، سمط العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراختائیان کرمان، به اهتمام عباس اقبال، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۳۹ - ۴۲.
۴۵. و صاف، پیشین، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.
۴۶. ابن النوطی، پیشین، ص ۲۷۳.
۴۷. و صاف، پیشین، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.
۴۸. همان، ص ۱۶۶.